

ناکارآمدی نظریه «محقق سازی» در تبیین علیت ذهنی با تأکید بر نظریات شومیکر و یابلو

مهدی همزاده‌ایبانه*

مهدی زاکری**

چکیده

در این مقاله، نظریه «محقق سازی» که توسط فیزیکیالیست‌های طرفدار نظریه «کارکردگرایی» ارائه شده - از دیدگاه میزان توفیق در حل معضل «علیت ذهنی» کانون بررسی قرار گرفته است. نویسندگان نشان می‌دهند که تقریرها و ویرایش‌های مختلف از ایده مزبور، همچنان نتوانسته‌اند معضل علیت ذهنی را برطرف کنند؛ بلکه یا به این‌همانی نوعی و تحویل‌گرایی بازگشت کرده‌اند و یا به تعیین علی مضاعف دچار شده‌اند.

در این مقاله به طور ویژه «نظریه زیرمجموعه» که شومیکر آن را در سال ۲۰۰۷ ارائه کرده و «نظریه تعیین بخشی» که یابلو در سال ۱۹۹۲ مطرح ساخته است تبیین شده‌اند که در واقع، دو تقریر از نظریه محقق‌سازی هستند. نویسندگان نشان می‌دهند که ارائه‌دهندگان دو دیدگاه مزبور، سعی در اثبات اصالت و عینیت ویژگی‌هایی ذهنی (فرار از تحویل‌گرایی) و ارائه تصویری از اعمال نیروی علی توسط این ویژگی‌ها دارند؛ اما در ادامه، با طرح انتقادات کیم و دیگران، استمرار معضل محرومیت علی و درافتادن در دام تحویل‌گرایی در هر دو تقریر، نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها: علیت ذهنی، محرومیت علی، تعیین علی مضاعف، شبه‌پدیدارگرایی، محقق‌سازی.

mhomazade@yahoo.com

zaker@ut.ac.ir

* دانشجوی دکتری فلسفه ذهن پژوهشکده علوم شناختی تهران.

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران (پردیس قم).

دریافت: ۹۲/۶/۹ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۲

مقدمه

ما در زندگی روزمره خود، موارد بسیاری از علیت ذهنی را تجربه می‌کنیم؛ چه علیت ذهن به ذهن (که یک ویژگی یا حالت ذهنی، موجب یک ویژگی یا حالت ذهنی دیگر می‌شود)، و چه علیت ذهن به فیزیک (که یک ویژگی یا حالت ذهنی، موجب یک ویژگی یا حالت بدنی می‌گردد). در افعال اختیاری ما، امیال و اراده‌هایمان، اعضای بدنمان را وامی‌دارند تا در اشیای پیرامون، تغییر ایجاد کنیم؛ به لحاظ فلسفی چگونه می‌توان این فرایند را تبیین کرد؟

بیشتر فیلسوفان تحلیلی با نفی دوئالیسم دکارتی، به دلیل معضلی که در ارتباط و تأثیر متقابل دو جوهر متفاوت (مجرد و مادی) می‌دیدند، نظریات مختلف فیزیکیالیستی را بنیان نهادند؛ اما این نظریات نیز نتوانستند از پس تبیین رابطه علی حالات (یا ویژگی‌های) ذهنی با حالات (یا ویژگی‌های) فیزیکی بر آیند و همچنان پرسش از وجود و چگونگی علیت ذهنی در مباحث بعدی فلسفه ذهن، جایگاه والای خود را حفظ کرد.

در این مقاله می‌خواهیم بر نظریه «محقق‌سازی» مروری کنیم و میزان توفیق آن را در حل معضل علیت ذهنی بسنجیم.

محقق‌سازی (Realization)

محقق‌سازی به‌طور خلاصه می‌گوید به نمایش در آمدن یک ویژگی، در به نمایش در آمدن ویژگی دیگر، تحقق می‌یابد؛ یعنی ویژگی P ، ویژگی Q را به منزله یکی از تحقق‌بخش‌های خود داراست، اگر بتواند به گونه‌ای باشد که نمایش ویژگی P ، در نمایش ویژگی Q تحقق یابد. ویژگی تحقق یافته، «ویژگی مرتبه دوم» نامیده می‌شود و ویژگی محقق‌کننده آن نیز، «ویژگی مرتبه اول» نام دارد. البته از آنجاکه ویژگی‌های محقق‌کننده یک ویژگی، خودشان می‌توانند به وسیله ویژگی‌هایی دیگر تحقق یابند، شاید بهتر باشد که ویژگی محقق‌شده را «ویژگی مرتبه بالاتر» و محقق‌کننده‌های آن را نسبت به آن، «ویژگی‌های مرتبه پایین‌تر» بدانیم؛ اما برای ساده کردن بحث، همان تعابیر مرتبه اول و مرتبه دوم را به کار می‌بریم.

به‌طور خلاصه، ویژگی تحقق‌یافته، ویژگی مرتبه دوم است که برخی ویژگی‌های دیگر را داراست که نقش‌های خاص علی را ایفا می‌کنند؛ و محقق‌کننده‌های آن، همان ویژگی‌های مرتبه اول‌اند که آن نقش‌ها را بر عهده می‌گیرند. بر اساس این فرضیه، در وهله اول به نظر می‌رسد که ایفای آن نقش‌های علی که می‌خواهیم به ویژگی تحقق‌یافته نسبت دهیم، در واقع به وسیله ویژگی‌های محقق‌کننده، پیش‌دستی شده است؛ و البته پیامد منطقی بحث، این خواهد بود که ویژگی‌های ذهنی - اگر به نحو فیزیکی تحقق یابند - شبه‌پدیدار (epiphenomenal) می‌شوند و این، چیزی جز معضل محرومیت علی (Exclusion Problem) نیست.

شبه‌پدیدارگرایی (Epiphenomenalism) دیدگاهی است که اگرچه همه ویژگی‌های ذهنی را ناشی از ویژگی‌های فیزیکی می‌داند، آنها را شبه‌پدیدار فرض می‌کند؛ یعنی ویژگی‌هایی فاقد نیروی علی برای رویدادهایی دیگر. در نتیجه، ویژگی‌های ذهنی، ناشی از فرایندهای فیزیکی (احتمالاً عصبی) هستند، اما در مقابل، علت هیچ چیز دیگری نیستند؛ نه هیچ رویداد فیزیکی و نه هیچ رویداد ذهنی دیگر.

چگونه کیم برای توضیح مطلب، به این مثال توسل می‌جوید:

یک خودروی در حال حرکت را در نظر بگیرید که در طول مسیر خودش، سایه‌هایی را شکل می‌دهد. سایه‌ها از حرکت ماشین، ناشی می‌شوند، ولی هیچ تأثیر علی بر روی حرکت ماشین ندارند. همچنین سایه‌ها نه معلول یکدیگر هستند و نه بر روی هم، تأثیر علی می‌گذارند؛ یعنی سایه خودرو در زمان t ، ناشی از موقعیت خودرو در همان زمان t است و نه ناشی از سایه ماشین در زمان قبلی (t_1). کسی که فقط حرکت سایه‌ها (و نه حرکت خودرو) را می‌بیند، شاید بخواهد ارتباطی علی میان آنها قایل شود؛ یعنی سایه قبلی را علت سایه بعدی بداند؛ اما و در اشتباه است. دقیقاً به همین صورت، شما تصور می‌کنید که «سردردتان»، علت «تمایل» شما به خوردن آسپرین شده است. اما طبق شبه‌پدیدارگرایی، هم سردرد و هم تمایل به خوردن آسپرین، ناشی از دو موقعیت مغزی متوالی هستند. آنها هیچ ربط علی با

هیچ رفتاری ندارند؛ همان‌گونه که سایه‌ها هیچ تأثیر علی بر روی حرکت ماشین نداشتند. در واقع، شبه‌پدیدارگرا می‌گوید آن نظم و ترتیبی که ما در حالات ذهنی مشاهده می‌کنیم، ارتباطات اصیل و واقعی علی را نشان نمی‌دهند (کیم، ۲۰۱۰، ص ۱۱۲). در واقع، با پذیرش نظریه «محقق‌سازی»، مشکل طرد یا محرومیت علی رخ می‌نماید که ویژگی‌های ذهنی را از امکان اثرگذاری علی محروم می‌سازد. برخی فیزیکالیست‌ها اذعان می‌کنند که معضل مزبور، مشکل اساسی آنها در بحث علیت ذهنی است؛ چراکه به قلب مرکزی فیزیکالیسم اصابت می‌کند (کیم، ۱۹۹۸، ص ۳۰).

معضل محرومیت علی (exclusion problem)

طبق نظریه «محقق‌سازی»، هرگاه یک ویژگی ذهنی M به صحنه می‌آید، توسط یک ویژگی خاص فیزیکی محقق شده است و این ویژگی فیزیکی، بدون هیچ معضلی می‌تواند در تولید رفتارهای مختلف، اثرگذار باشد. حال چه اثر علی‌ای برای M باقی می‌ماند؟ به نظر می‌رسد که M به وسیله P ، از تأثیرگذاری علی محروم شده باشد.

معضل محرومیت علی، این تصویر را به ما ارائه می‌دهد که ویژگی‌های ذهنی مرتبه بالاتر، با ویژگی‌های فیزیکی محقق‌کننده آنها در رقابت علی قرار می‌گیرند؛ رقابتی که در آن، ویژگی‌های فیزیکی بدون مشکل با رفتار فیزیکی (معلول)، ارتباط برقرار می‌کنند و در نتیجه ویژگی‌های ذهنی باید یا راهی برای انجام دادن همان کاری بیابند که قبلاً توسط محقق‌کننده فیزیکی شان انجام شده است و یا با محرومیت علی روبه‌رو شوند (روب و هیل، ۲۰۱۲).

یکی از پیش‌زمینه‌های معضل محرومیت علی، نفی «تعین علی مضاعف» (Overdetermination) است. تعین علی مضاعف، یعنی در یک موقعیت خاص، دو علت بسنده برای یک معلول وجود داشته و در ایجاد آن، اثرگذار باشند. نفی تعین علی مضاعف، بدینجا می‌انجامد که یک معلول (یک رفتار مشخص)، نمی‌تواند ناشی از دو علت (فیزیکی و ذهنی) باشد؛ بدین صورت که هر کدام از این دو علت، برای ایجاد آن رفتار کافی باشند.

برخی فیلسوفان فیزیکالیست برای توجیه نوع خاصی از تعیین علی مضاعف، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند تا مشارکت دو علت متفاوت (فیزیکی و ذهنی) در تأثیرگذاری بر یک رفتار خاص را موجه سازند و از این طریق، راهی برای حل معضل محرومیت علی بگشایند. مثلاً تیم کرین (Tim Crane) اعتقاد دارد که تعیین علی مضاعف در بستری منطقی و برهانی، نفی نشده؛ بلکه ملتزم شدن به اینکه تعیین علی مضاعف، همواره روی می‌دهد، دشوار بوده است؛ زیرا ما را با اتفاقات تصادفی بسیاری روبه‌رو خواهد ساخت؛ اما اگر اعتقاد داشته باشیم که حالات فیزیکی و ذهنی به وسیله قوانین روانی - فیزیکی با هم مرتبط می‌شوند، دیگر تعیین علی مضاعف نمی‌تواند یک تصادف باشد، بلکه موضوعی از قوانین طبیعی خواهد بود که می‌گوید علل فیزیکی و ذهنی، هر دو سبب وقوع یک معلول می‌شوند. این‌گونه است که در نظر کرین، تعیین علی مضاعف می‌تواند درباره علل ذهنی - فیزیکی مصداق داشته باشد (کرین، ۱۹۹۵، ص ۱۹)، هرچند که خود او نیز در نهایت این پاسخ را رضایت‌بخش نمی‌بیند.

تلاش شومیکر در نظریه زیرمجموعه

یکی از فیلسوفان تحلیلی معاصر که کوشیده معضل محرومیت علی را با حفظ نظریه «محقق‌سازی»، برطرف کند، اسنایدر شومیکر است که تلاش خویش را در کتاب نگاشته شده در سال ۲۰۰۷ به نام *Physical Realization* ارائه کرده است. وی در این کتاب، صراحتاً می‌نویسد: «من از فرضیه‌ای سخن می‌گویم که برای اجتناب از چنین پیامدی [Epiphenomenalism]، طراحی شده است»، و سپس در توضیح فرضیه‌اش (که آن را فرضیه زیرمجموعه subset account) نامیده می‌گوید:

شکل‌گیری این فرضیه از این نکته آغاز شد که ویژگی‌ها به وسیله فرم‌های علی (causal profiles) تشخیص می‌یابند. فرم علی یک ویژگی، شامل دو مجموعه از خصیصه‌های علی است: مجموعه اول، خصیصه‌های علی پیش‌رو (forward-looking causal features) که به معنای داشتن خصیصه‌هایی است

که یک ویژگی را در تولید انواع مختلفی از آثار علی، قابل مشارکت می‌سازد (و به دارنده خود، یک نیروی علی می‌بخشد)؛ مجموعه دوم، خصیصه‌های علی پشت‌سر (backward looking-causal features) که به معنای داشتن خصلت‌هایی است که انواعی از حالات و موضوعات، موجب به نمایش درآمدن یک ویژگی باشند. در واقع، خصیصه‌های علی، نوعی از ویژگی‌ها هستند؛ البته ویژگی‌های ویژگی‌ها. ویژگی‌های تحقق‌یافته، مانند محقق‌کننده‌های آنها، این فرم‌های علی را دارا هستند، و تحقق‌بخشی، شامل نوع ویژه‌ای از ارتباط میان فرم علی و ویژگی محقق‌شده و فرم علی و ویژگی محقق‌کننده هستند. به‌منزله تقریبی اولیه، ویژگی P، ویژگی Q را به‌مثابه یک محقق‌کننده داراست، دقیقاً به این صورت که

۱. خصیصه‌های علی پیش‌رو از ویژگی P، زیرمجموعه‌ای از خصیصه‌های علی پیش‌رو از ویژگی Q باشد.

۲. خصیصه‌های علی پشت‌سر از ویژگی P، خصیصه‌های علی پشت‌سر از ویژگی Q را به‌منزله یک زیرمجموعه داراست (شومیکر، ۲۰۰۷، ص ۱۱-۱۲).

در واقع، معنای عبارت اخیر شومیکر این است که کارکردهای ویژگی P به‌منزله علت، زیرمجموعه‌ای از کارکردهای ویژگی Q به‌منزله علت باشد و آن عواملی که علت شکل‌گیری P هستند، اعم از عوامل شکل‌گیری Q باشند. در چنین صورتی است که ویژگی P به وسیله ویژگی Q محقق می‌شود.

نخستین ویرایش این نظریه - که در سال ۲۰۰۱ ارائه شد - تنها دربردارنده قید و شرط درباره خصیصه‌های علی پیش‌رو بود؛ اما در ویرایش سال ۲۰۰۷، قید و شرط درباره خصیصه‌های علی پشت‌سر، به این نظریه افزوده شد تا این امکان را تصحیح کند که برخی ویژگی‌های متفاوت، بتوانند در خصیصه‌های علی پیش‌رو، مشابه باشند و فقط به وسیله تفاوت در خصیصه‌های علی پشت‌سر از یکدیگر متمایز شوند. شومیکر، این فرضیه تکمیل‌شده را «فرضیه زیرمجموعه» می‌نامد. وی در ادامه تصریح می‌کند که فرضیه زیرمجموعه، از این تهدید که ایفای نقش‌های علی

ویژگی تحقق‌یافته، توسط ویژگی محقق‌کننده آن پیش‌دستی بشود، جلوگیری می‌کند. در واقع، ادعا دارد که معضل محرومیت علی را حل کرده است. البته او خود به خوبی واقف است که باید برای مشکلاتی مانند تعیین علی مضاعف پاسخ داشته باشد. بنابراین بلافاصله می‌گوید:

ممکن است به نظر برسد که فرضیه زیرمجموعه، بر مجموعه‌ای از تعیین علی چندگانه، صحنه می‌گذارد. مثلاً فرض کنید یک خصیصه علی پیش‌رو از ویژگی را P استعداد آن ویژگی در رویداد (نیز C باشد که اثر علی E تولید کند، و این یکی از خصیصه‌های علی پیش‌رو از آن ویژگی باشد که در محقق‌کننده آن ویژگی (ویژگی را تولید Q وجود دارد؛ و E فرض کنید که ویژگی شده P از طریق به صحنه آمدن ویژگی Q محقق شده و اثر E کرده است. آیا این‌گونه نخواهد بود که نمایش دو ویژگی مختلف، موجب اثر است؟ آیا این، همان تعیین علی مضاعف نیست؟ ... من فکر می‌کنم بهتر است این‌گونه پاسخ دهیم که ویژگی Q ، شامل ویژگی P است؛ یعنی بگوییم وقتی مصداق ویژگی Q ، موجب اثر E می‌گردد، به دلیل این است که شامل مصداق ویژگی P نیز هست که اثر E را موجب می‌شود. شاید بتوانیم این حالت را با مثال زیر مقایسه کنیم:

اسمیت بر اثر شلیک یک گلوله از شلیک هم‌زمان یک جوخه، کشته شده است. آن گلوله‌ای که شلیک شده و به اسمیت اصابت کرده و وی را از پای درآورده، توسط جونز چکانده شده است. پس شلیک جوخه، موجب مرگ اسمیت گشته، به دلیل اینکه شامل گلوله‌ای خاص بوده که جونز آن را شلیک کرده است. چنین مثالی قطعاً مصداقی از تعیین علی چندگانه نیست.

در اینجا تغییری در مثال استفان یابلو (Stephan Yablo) نیز می‌تواند به ما کمک کند: سوفیا، دختر جوانی است که شرطی شده تا اشیای قرمز را سوراخ کند. خواهر او - آلیس - نیز شرطی شده تا اشیای قرمز مایل به زرد را سوراخ کند (و نه اشیای دارای سایر طیف‌های رنگ قرمز را). حال یک آجر قرمز مایل به زرد را جلوی هر

دوی آنها می‌گذاریم و هر دو، آن را سوراخ می‌کنند. به نظر می‌رسد درست باشد که بگوییم سوفیا آجر را سوراخ کرد؛ زیرا قرمز بود و [نیز بگوییم] آلیس آن را سوراخ کرد، زیرا قرمز مایل به زرد بود. حال ما می‌توانیم «قرمز مایل به زرد» را به مثابه محقق‌کننده‌ای از «قرمز» در نظر بگیریم. خصیصه‌های علیّی پیش‌رو از رنگ قرمز، زیرمجموعه‌ای از خصیصه‌های علیّی پیش‌رو از رنگ قرمز مایل به زرد است و خصیصه‌های علیّی پشت‌سر از قرمز مایل به زرد، زیرمجموعه‌ای از خصیصه‌های علیّی پشت‌سر از قرمز است. این نمایش از قرمز در نمایش قرمز مایل به زرد، محقق شد و البته نمایش قرمز مایل به زرد در این رویداد، برای اثر سوراخ کردن سوفیا، کافی بود؛ اما به نظر می‌رسد درست این باشد که بگوییم نمایش رنگ قرمز (و نه نمایش رنگ قرمز مایل به زرد) بود که موجب سوراخ کردن توسط سوفیا شد (همان، ص ۳۱-۴۱).

البته به نظر می‌رسد که ما در مثال اخیر، مصداقاً یک چیز داریم و نه دو چیز؛ یعنی مصداقاً رنگ قرمز مایل به زرد را داریم که موجب آن اثر علیّی خاص (سوراخ کردن توسط سوفیا و آلیس) شده است و البته چون زیرمجموعه‌ای از رنگ قرمز است، مفهوم رنگ قرمز نیز بر این مصداق، صدق می‌کند. پس ما دو مصداق مجزا نداریم و در واقع، به این‌همانی بدون تمایز میان مصداق ویژگی‌های ذهنی و فیزیکی بازگشته‌ایم. در واقع، به قول کوپر (Wilson Cooper)، شومیکر در این نظریه، به فیزیکیسم غیرتحویلی‌گرا وفادار نمانده است (کوپر، ۲۰۰۹، ص ۸). دربارهٔ مثال اول نیز ملاحظاتی دارد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

البته خود شومیکر نیز به اشکال تحویل‌گرایی در نظریه‌اش واقف بوده است؛ اشکالی که کیم و دیگران به نظریهٔ «محقق‌سازی» وارد می‌سازند. شومیکر کوشیده ضمن اشاره به اشکال ایشان، توضیح بدهد که در صورت‌بندی جدیدی که او از محقق‌سازی (در نظریهٔ زیرمجموعه) ارائه داده، این اشکال برطرف شده است:

اگر P و Q، ویژگی‌های متمایزی باشند، باید توقع داشته باشیم که هر نمایشی از P، از هر نمایشی از Q باشد. اگر در یک موقعیت خاص، حالت «درد» با «تحریک عصب C» محقق می‌شود، مصداق ویژگی «درد داشتن» از مصداق ویژگی «تحریک عصب C» متفاوت خواهد بود؛ هرچند که به وسیله آن محقق می‌شود؛ و اگر چیزی قرمز باشد، به این صورت که قرمز مایل به زرد باشد، مصداق قرمز از مصداق قرمز مایل به زرد متمایز خواهد بود؛ هرچند که به وسیله آن محقق می‌شود.

... کیم در کنار دیگران، ادعا کرده که وقتی P یک ویژگی مرتبه دوم باشد و Q نیز یک ویژگی مرتبه اول و محقق‌کننده P در موقعیتی خاص باشد، مصداق P در آن موقعیت، دقیقاً مصداق Q خواهد بود؛ یعنی مصداق «درد داشتن»، دقیقاً همان مصداق «تحریک عصب C» خواهد بود.

من فکر می‌کنم این مطلب به همان دیدگاه خواهد انجامید که ویژگی‌های مرتبه دوم را مانند ویژگی‌هایی می‌بیند که فقط ساختمان منطقی جدا از ویژگی‌های مرتبه اول دارند [(یعنی به لحاظ تحلیلی و انتزاعی، مفهومی مجزا از ویژگی‌های مرتبه اول دارند، وگرنه مصداقاً یکی هستند)]. در چنین دیدگاهی طبیعی خواهد بود که تأثیر علمی ویژگی‌های مرتبه دوم، انکار شود.

... اما اگر خصیصه‌های علمی پیش‌رو از یک ویژگی تحقق‌یافته، زیرمجموعه‌ای از خصیصه‌های علمی پیش‌رو از ویژگی‌های محقق‌کننده آن باشد، قابل استدلال خواهد بود که نیروهای علمی یک مصداق از ویژگی تحقق‌یافته، زیرمجموعه‌ای از نیروهای علمی مصداق ویژگی محقق‌کننده در آن موقعیت خاص باشد. البته اگر نیروهای علمی مصداق یک ویژگی، زیرمجموعه‌ای از نیروهای علمی مصداق ویژگی دیگر باشد، مصادیق آنها نمی‌توانند یکی باشند، و اگر مصادیق آنها یکی نباشد، ما می‌توانیم استدلالی را که از این‌همانی مصداقی به ضعف علمی ویژگی تحقق‌یافته می‌رسد، کنار بگذاریم. بنابراین من از دیدگاهی طرفداری می‌کنم که مصداق ویژگی‌های مرتبه

دوم را از مصداق محقق‌کننده‌های مرتبه اولشان جدا می‌داند و به دنبال آن، ویژگی‌های مرتبه دوم، فرم‌های علی مخصوص به خود خواهند داشت که از فرم‌های علی محقق‌کننده‌هایشان مجزا خواهد بود؛ هرچند که صمیمانه به آنها ارتباط دارند (شومیکر، ۲۰۰۷، ص ۱۶-۱۸).

البته در مقابل عده‌ای اعتقاد دارند همه این توضیحات شومیکر، مطلب قانع‌کننده‌ای در رد اشکال تحویل‌گرایی آن هم (تحویل‌گرایی در قالبی شبیه به این‌همانی نوعی) ارائه نمی‌دهد و همان‌گونه که Alyssa Ney می‌گوید این‌گونه بازنویسی از فیزیکالیسم غیرتحویل‌گرا، مطلب درخور توجهی برای تمایز آن با فیزیکالیسم نوعی (این‌همانی نوعی) باقی نمی‌گذارد (نی، ۲۰۱۰، ص ۱۰).

چگونگی‌ها نیز در نقد دیدگاه شومیکر و بیان اشکال مزبور، می‌نویسد:

اگر اجزای ساختمانی ویژگی‌های فیزیکی از نیروهای علی صرفاً فیزیکی تشکیل می‌شوند و ویژگی‌های ذهنی هم (این‌گونه که شومیکر می‌گوید) به نحو فیزیکی محقق می‌شوند، دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که ویژگی‌های ذهنی را از نوع ویژگی‌های فیزیکی‌ای خالص و ساده ندانیم.

ترکیب ساختمانی ویژگی‌های ذهنی در این نظریه از همان نیروهای علی‌ای سامان می‌گیرد که ترکیب ساختمانی ویژگی‌های فیزیکی را شکل می‌دهند. این پیامدی مستقیم برای فرضیه زیرمجموعه‌ای محقق‌سازی است که ویژگی‌های ذهنی - که در این فرضیه، به نحوی فیزیکی محقق می‌شوند - ترکیب شده از نیروهای علی صرفاً فیزیکی‌اند و به وسیله فرم‌های علی صرفاً فیزیکی تشخیص می‌یابند. در این صورت، سودمند خواهد بود که به دلیل خود شومیکر در رد فیزیکالیسم نوعی اشاره کنیم؛ دلیلی که بر «تحقق‌پذیری چندگانه حالات ذهنی» استوار است. او این مطلب را مبنا قرار داد تا نشان دهد که ویژگی‌های ذهنی نمی‌توانند با هیچ‌یک از محقق‌کننده‌هایشان این همان باشند (کیم، ۲۰۱۰، ص ۱۱).

این، همان اشکالی است که طبیعتاً به مثال «تیراندازی جوخه و قتل اسمیت» نیز وارد می‌شود؛

فقط با این تفاوت که ویژگی‌های ذهنی، «بخشی» از ساختمان صرفاً فیزیکی ویژگی‌های فیزیکی را شکل خواهند داد.

به هر حال شومیکر در فصل سوم کتاب خود، به دلیل آنکه فرضیه زیرمجموعه‌ای و همچنین فرضیه رایج در باب محقق‌سازی را برای تبیین ویژگی‌های هویت ذره‌بینی کارآمد نمی‌داند، برای تکمیل فرضیه‌اش (فرضیه زیرمجموعه) بحث Microrealization را مطرح می‌سازد. او در ارائه این نظریه، از فرضیه محقق‌سازی چندبُعدی (dimensioned) که قبلاً توسط کارل گیلت مطرح شده بود، کمک می‌گیرد؛ اما در تصحیح فرضیه گیلت می‌گوید:

نمایش یک ویژگی از یک هویت ذره‌بینی، می‌تواند بخشی از موقعیتی (part of a state of affairs) باشد که برای نمایش یک ویژگی از یک شیء درشت، کافی باشد. چیزی که ما در اینجا داریم، محقق‌سازی نمایش یک ویژگی، نه به وسیله نمایش دیگر ویژگی‌ها، بلکه به وسیله یک موقعیت فیزیکی ذره‌بینی است که نمایش ویژگی‌های ذره‌بینی در هویت ذره‌بینی را موجب می‌شود. در واقع، چنین موقعیتی، اجزای یک ساختمان را محقق می‌سازد: ساختمان رخداد مصداق یک ویژگی را (شومیکر، ۲۰۰۷، ص ۳۲).

وی در توضیح وجه ارتباط Microrealization با فرضیه زیرمجموعه، می‌نویسد:

محقق‌سازی نمایش ویژگی‌ها به وسیله موقعیت‌های فیزیکی ذره‌بینی، البته با محقق‌سازی نمایش ویژگی‌ها به وسیله نمایش دیگر ویژگی‌ها (که قبلاً درباره‌اش صحبت کردیم) تفاوت دارد؛ اما به وضوح این دو گونه محقق‌سازی، صمیمانه با هم ارتباط دارند. اگر نمایش ویژگی P ، نمایش ویژگی Q را محقق می‌سازد، بدین ترتیب خواهد بود که وجود موقعیت‌های فیزیکی ذره‌بینی که نمایش ویژگی P را محقق ساخته‌اند، به نحو اجزای یک ترکیب ساختمانی، وجود موقعیت‌های فیزیکی ذره‌بینی را که نمایش ویژگی Q را محقق می‌سازند، تعیین بخشیده‌اند. حال یا به این علت که موقعیت‌های اولی، با موقعیت‌های دومی، این همان هستند و یا به

این دلیل که موقعیت‌های اولی، موقعیت‌های دومی را دربر می‌گیرند.

... چه چیزی یک موقعیت فیزیکی ذره‌بینی را محقق‌کنندهٔ مصداق یک ویژگی خاص می‌سازد که واجد دسته‌ای از کارکردهای خاص است؟ من فکر می‌کنم به پاسخ‌هایی که این ایده را به کار نمی‌گیرند که ویژگی‌ها به وسیلهٔ فرم‌های علیّی تشخیص می‌یابند، نباید امید داشت. اگر ما بتوانیم فرم‌های علیّی را به موقعیت‌های فیزیکی ذره‌بینی ارجاع دهیم، مسیری فراهم خواهد شد که بگوییم یک موقعیت فیزیکی ذره‌بینی، چه موقع می‌تواند محقق‌کنندهٔ یک مصداق از ویژگی خاص باشد. در واقع، وقتی می‌تواند چنین اتفاقی بیفتد که یک نوع از موقعیت‌های فیزیکی ذره‌بینی، دارای یک فرم علیّی باشد که به روشی متناسب، معادل فرم علیّی آن ویژگی باشد (همان، ص ۳۵-۳۹).

شومیکر در ادامه تصریح می‌کند که زیرمجموعه دانستن ویژگی تحقق‌یافته نسبت به ویژگی محقق‌کننده، حتی با کمک گرفتن از ریزذره‌های فیزیکی، شباهت بسیاری با همان نظریه جگون کیم دارد که ویژگی‌های مرتبه اول و مرتبه دوم را مصداقاً یکی می‌داند. این دیدگاه کیم با «اصل وراثت علیّی» پشتیبانی می‌شود که می‌گوید نیروهای علیّی مصداق یک ویژگی محقق‌شده، با نیروهای علیّی مصداق ویژگی محقق‌کنندهٔ آن، «این همان» هستند. البته کیم فرمول این اصل را گاه با تعبیر «این همان» بیان می‌کند و گاه با تعبیر «زیرمجموعه».

با این همه شومیکر اصرار دارد که با حفظ گزینهٔ «زیرمجموعه بودن»، می‌تواند تفاوت مصداق این دو ویژگی را تأمین کند؛ یعنی یک مصداق از ویژگی مرتبه بالاتر، محقق‌کننده‌های ریزفیزیکی متفاوتی نسبت به محقق‌کننده‌های ریزفیزیکی مصداق ویژگی فیزیکی محقق‌کنندهٔ خود داشته باشد.

وی برای تأمین این مطلب، پیشنهاد می‌دهد:

محقق‌کننده‌های مصداق ویژگی مرتبه بالاتر، «هسته»ای داشته باشند که متفاوت باشد از هستهٔ محقق‌کننده‌های مصداق ویژگی فیزیکی محقق‌کنندهٔ آن ویژگی مرتبه

بالا تر... مثلاً موردی را در نظر بگیرید که سطح یک شیء، «مستطیلی» است در این قالب که «مربع» باشد. هسته محقق‌کننده مصداق «مربع بودن»، شامل دو نوع موقعیت‌ها خواهد بود که در ایجاد دو ویژگی، مشارکت می‌کنند: ویژگی «داشتن چهار زاویه قائمه» و ویژگی «داشتن اضلاع برابر». هسته محقق‌کننده مصداق «مستطیل بودن»، تنها در بردارنده موقعیت‌های نوع اول خواهد بود (که در ویژگی «داشتن چهار زاویه قائمه»، مشارکت می‌جویند).

البته برای خود شومیکر نیز تطبیق این پیشنهاد بر ویژگی‌های ذهنی و فیزیکی، مشکل می‌نماید. بنابراین با اشاره به اینکه واضح نیست چگونه باید تبیین یادشده را درباره مصداق ویژگی «درد داشتن» و ویژگی «تحریک عصب C» به کار برد، توضیح می‌دهد:

موقعیت‌هایی که هسته محقق‌کننده مصداق درد را تشکیل می‌دهند، باید شامل آن مواردی باشد که مستقیماً در ایفای فرم علی «درد» مشارکت می‌جویند؛ نه اینکه مثلاً در بردارنده موقعیت‌هایی باشد که در عملکرد آشکارگر تحریک عصب C، مشارکت می‌کنند. حال آنکه در مورد مذکور، فرم علی درد، از طریق نمایش تحریک عصب C به اجرا درمی‌آید. این می‌تواند مورد تردید واقع شود که آیا هر بخش متناسبی از موقعیت‌های ریزفیزیکی که هسته محقق‌کننده مصداق تحریک عصب C را تشکیل می‌دهند، می‌تواند موقعیتی باشد که هسته محقق‌کننده مصداق درد را شکل می‌دهد؟

او بلافاصله برای رفع این اشکال، ما را به تراکم و ترابط موقعیت‌های ریزفیزیکی ارجاع می‌دهد: اما موقعیت‌ها (states of affairs) به شدت فراوان‌اند. وقتی یک تعداد از هویات ذره‌بینی، به شیوه‌ای خاص ترتیب می‌یابند، وجود تعداد بسیاری از موقعیت‌های بهم‌پیوسته را شکل می‌دهند که نه فقط به وسیله چیزهایی که هویات ذره‌بینی در آنها درگیر شده‌اند و نه فقط به وسیله چگونگی ارتباط مکانمند آن هویات، بلکه به وسیله دارا بودن ویژگی‌های خاص توسط این هویات و ارتباط

خاص مکانمند آن ویژگی‌ها با یکدیگر، نیز تشخیص می‌یابند. در اینجا یک موقعیت غنی و انبوه، وجود خواهد داشت که تمامی ویژگی‌ها و ارتباطاتی را که در این هویات ذره‌بینی به نمایش درآمده دربر خواهد گرفت؛ اما این موقعیت انبوه می‌تواند به تعداد بسیاری از موقعیت‌های غیر انبوه تقسیم شود که هر کدام، بخشی از این هویات ذره‌بینی را که دارای زیرمجموعه‌ای از آن ویژگی‌ها و ارتباطات باشند، شامل می‌شود (همان، ص ۴۵-۴۶).

در واقع طبق نظریه شومیکر، اگر هسته محقق‌کننده مصداق یک ویژگی، بخشی از هسته یک محقق‌کننده از مصداق ویژگی دیگر باشد، آن‌گاه ویژگی دوم، ویژگی محقق‌کننده ویژگی اول است. او برای حفظ توان اثرگذاری علی و ویژگی‌های ذهنی و رفع تهدید محرومیت علی از سوی پیش‌دستی علی ویژگی‌های فیزیکی محقق‌کننده آنها، از ویژگی‌های دربردارنده موقعیت‌های ریزفیزیکی کمک می‌گیرد:

در موردی که «درد»، ویژگی تحقق یافته به وسیله «تحریک عصب C» باشد، صحیح نخواهد بود که بگوییم آن عملکرد علی که دوست داریم به مصداق درد نسبت بدهیم، در حقیقت به وسیله مصداق تحریک عصب C جان‌نشین شده است. همچنین صحیح نخواهد بود - آن‌گونه که از نظریه این‌همانی مصداقی کیم برمی‌آید - که هرگاه این عملکرد علی توسط مصداق درد انجام شود، فقط به سبب این باشد که مصداق درد با مصداق تحریک عصب C، این همان است.

در واقع، این عملکرد علی به وسیله مصداق تحریک عصب C انجام شده است، اما به دلیل اینکه هسته محقق‌کننده مصداق تحریک عصب C، شامل هسته محقق‌کننده مصداق درد (به‌منزله بخشی از آن) است که واجد آن تأثیرگذاری علی مرتبط، می‌باشد. ... ویژگی‌های هویات درشت، دربردارنده موقعیت‌های ریزفیزیکی هستند که در واقع، محقق‌کننده‌های مصداق ویژگی‌ها خواهند بود. ... این ویژگی‌ها را ویژگی‌های دربردارنده موقعیت‌های ریزفیزیکی

(microphysical-state-of-affairs-embedding properties) یا ویژگی‌های MSE می‌نامیم. ... بر اساس فیزیکالیسم، ویژگی‌های ذهنی، چنین ویژگی‌هایی را به‌منزله محقق‌کننده خود، دارا خواهند بود؛ بلکه همه ویژگی‌های اشیای درشت که خودشان، ویژگی‌های MSE نیستند، چنین وضعیتی خواهند داشت. مصادیق مختلف ویژگی‌هایی مانند «شکل»، «جرم»، «بار الکتریکی» در دسته‌های مختلفی از موقعیت‌های ریزفیزیکی تحقیق می‌یابند و بنابراین هر کدام در یک نوع از ویژگی‌های MSE محقق می‌شوند.

البته چنین ویژگی‌هایی (MSE)، همان ویژگی‌هایی نیستند که فیلسوفان معمولاً به‌منزله ویژگی‌های مرتبه اول از آنها یاد می‌کنند. رخداد تحریک عصب C در یک نفر، یک ویژگی MSE نیست؛ بلکه یک ویژگی است که به وسیله ویژگی‌های MSE مختلف در وضعیت‌های مختلف، تحقیق می‌یابد.

... طبق تعریف ویژگی‌های مرتبه اول و مرتبه دوم، تنها ویژگی‌های مرتبه اول اشیای درشت، همان ویژگی‌های MSE خواهند بود و سایر ویژگی‌ها در زمره ویژگی‌های مرتبه دوم قرار می‌گیرند.

... بر اساس دیدگاه فوق، این نظریه که فقط ویژگی‌های مرتبه اول می‌توانند تأثیر علی داشته باشند و تحت قوانین علی اشیای درشت درآیند، به‌سختی می‌تواند مقبول واقع شود. ... اگر تأثیرگذاری علی ویژگی‌هایی که به‌منزله ویژگی‌های مرتبه اول شناخته می‌شدند، توسط محقق‌کننده‌های MSE آنها پیش‌دستی نمی‌شود، واضح نیست که چرا باید چنین بیندیشیم که تأثیرگذاری علی ویژگی‌هایی که به‌منزله ویژگی‌های مرتبه دوم شناخته می‌شوند، به‌وسیله ویژگی‌های منشق از محقق‌کننده‌های MSE آنها، پیش‌دستی بشود؟ (همان، ص ۴۸-۵۲).

در واقع، ارجاع به موقعیت‌های ریزفیزیکی و Microrealization، موجب می‌شود که ویژگی‌های اصیل مرتبه اول، همان ویژگی‌های MSE باشند و شومیکر در نهایت به این نکته

توجه می‌دهد که اگر بناست در چنین ساختاری، اثرگذاری علی به وسیله ویژگی‌های محقق‌کننده پیش‌دستی شود، نه فقط ویژگی‌های ذهنی، بلکه ویژگی‌های فیزیکی اشیای درشت نیز باید دچار محرومیت علی باشند.

شومیکر نکته مزبور را بخشی از پاسخ خود به معضل محرومیت علی می‌داند:

آنچه گفتم، بخشی از پاسخ من به معضل محرومیت علی بود؛ یعنی این ایده که فقط ویژگی‌هایی با ساختار خوداتکا (self-constituted) - ویژگی‌هایی که به وسیله هیچ ویژگی دیگری محقق نمی‌شوند - عملیات علی را انجام می‌دهند و در این زمینه بر ویژگی‌های دیگر پیش‌دستی می‌کنند، ناپذیرفتنی خواهد بود؛ چراکه دانستیم که فقط ویژگی‌های MSE از سنخ ویژگی‌هایی با ساختار خوداتکا هستند (همان، ص ۲۵).

این همان نکته‌ای است که نلد بلاک، به‌منزله یک نگرانی از تعمیم استدلال «ابتناء» (Supervenience) بر اساس نظریه ریزبنیادهای فیزیکی داشت؛ زیرا نتیجه کلی استدلال «ابتناء»، این خواهد بود که علیت در هر سطح، به علیت در سطح زیرین پخش می‌شود. بنابر الگوی لایه‌ای از حوزه‌های علم، اشیا و ویژگی‌های جهان در سلسله‌ای از سطوح مرتب شده‌اند. در سطح زیرین، ذرات فیزیکی پایه و ویژگی‌هایشان قرار دارند و در بالای آن به ترتیب سطح اتم‌ها، ملکول‌ها، سلول‌ها، ارگانیسم‌ها و نظایر آن قرار می‌گیرند. همه این سطوح در یک ساختار شبه‌نردبانی رو به بالا مرتب شده‌اند. بنابراین اگر استدلال ابتناء نشان می‌دهد که علیت ذهنی با وجود علیت زیستی عقیم است، چرا همین استدلال را برای علیت زیستی به کار نگیریم؟ چراکه ویژگی‌های زیستی نیز بر سطح پایین‌تر مبتنی‌اند و این شیوه را می‌توان تا سطح بنیادین زیرین فیزیک ادامه داد. به عبارت دیگر، از نظر بلاک، اگر استدلال ابتناء درست باشد، سخن گفتن از علیت مولکولی، علیت فیزیولوژیکی و مانند اینها بی‌معناست و علیت تنها در سطح زیرین و بنیادین فیزیک وجود دارد:

اصل محرومیت علی، به مسائلی درباره‌ی پایان یافتن و تخلیه شدن توان‌های علی می‌انجامد... نخست اینکه سخت است باور کنیم که علیت ذهنی، علیت فیزیولوژیکی، علیت مولکولی و علیت اتمی وجود ندارند و تنها علیت فیزیکی در سطح زیرین و بنیادین وجود دارد؛ دوم اینکه باور این نکته دشوار است که اگر سطح زیرین فیزیکی وجود نداشته باشد، اصلاً علیت وجود ندارد (بلاک، ۲۰۰۳، ص ۱۳۸).

با این حال کیم در واکنش به چنین نگرانی‌ای که شومیکر نیز آن را به منزله‌ی دفاعیه‌ای از تأثیر علی ویژگی‌های مرتبه بالاتر مطرح ساخته معتقد است: «اگر استدلال ابتنا [و محقق‌سازی] را می‌توان تعمیم داد، این استدلال تنها نشان می‌دهد که ما با یک مسئله فلسفی کلی روبه‌رویم و این ضرورتاً استدلال را ابطال نمی‌کند»؛ یعنی صرف گفتن اینکه علیت زیستی، فیزیولوژیکی و نظایر آن وجود دارند، پذیرفتنی نیست؛ بلکه باید نشان داد که این انواع از علیت سطح بالاتر به علیت فیزیکی پایه، تحویل‌ناپذیر است؛ یعنی باید نشان دهیم که افزون بر فرایندهای علی فیزیکی پایه، روابط علی سطح بالاتر نیز وجود دارند (کیم، ۲۰۰۵، ص ۵۴-۵۶).

ولی شومیکر در پایان این بحث، بخش اصلی پاسخ خود به معضل محرومیت علی را همان نکته‌ای می‌داند که در فرضیه زیرمجموعه، ارائه کرده بود:

بخش اصلی پاسخ من، چیزی است که قبلاً گفتم... فرض کنید که P ، ویژگی تحقق‌یافته و Q نیز ویژگی محقق‌کننده آن در یک وضعیت خاص باشد. طرف‌داران محرومیت علی (بر طبق یک ویرایش از اصل وراثت علی)، ادعا می‌کنند که نیروهای علی مصداق P با نیروهای علی مصداق Q این‌همان هستند، و مصادیق این دو ویژگی نیز این‌همان هستند. این دیدگاه، ویژگی P را بدون هیچ نقش‌آفرینی مستقل، رها می‌کند. من در مقابل، این دیدگاه را ارائه کردم که نیروهای علی مصداق ویژگی P ، زیرمجموعه مرتبگی از نیروهای علی مصداق ویژگی Q است و در نتیجه اولی، به جای آنکه با دومی این‌همان باشد، بخشی از آن خواهد بود.

این دیدگاه به ما اجازه می‌دهد که اثرگذاری علی مصداق ویژگی P را به منزله

نمودی از فرم علی P به رسمیت بشناسیم. به هر حال درباره هر دو ویژگی مزبور می‌توانیم بگوییم که تأثیر علی را موجب شده است؛ اما علیت مصداق Q برای این است که شامل مصداق P به‌منزله بخشی از خود بوده است؛ و این، نوع قابل اعتراضی از تعیین علی چندگانه نخواهد بود. این مطلب می‌تواند با همان مثال یادشده در فصل پیش مقایسه شود که مرگ اسمیت، معلول دو سبب بود: یکی شلیک گلوله‌هایی که توسط جوخه اعدام شلیک شده بود، و دیگری شلیک گلوله توسط جان، وقتی که گلوله جان، تنها گلوله آن جوخه بود که به اسمیت اصابت کرده بود (شومیکر، ۲۰۰۷، ص ۵۲-۵۳).

خلاصه تفکر شومیکر به قول David Robb و John Heil این است که ویژگی‌های ذهنی در محقق‌کننده‌های فیزیکیشان حضور دارند (دارای نفوذ کامل‌اند). پس نیروهای علی محقق‌کننده‌های فیزیکی، نیروهای علی ویژگی‌های ذهنی را نیز دربر دارند. هر دو نوع ویژگی، دارای نیروی علی تأثیرگذار در یک رفتار ویژه‌اند. در این صورت ما به این نمی‌اندیشیم که یک «کل» با اجزایش رقابت علی داشته باشد، یا آنها را دچار محرومیت علی سازد. وقتی Gus بر روی پنجه‌های Lilian قدم می‌گذارد، پاهای او موجب رنج و آزار Lilian شده است، اما خود Gus از این تأثیر علی محروم نیست؛ یعنی هم Gus و هم پاهای او، توأمان به‌منزله علل این رنج و آزار، شناخته می‌شوند؛ بدون اینکه رقابت علی در میان باشد، یا گرفتار تعیین علی مضاعف شده باشیم (روب و هیل، ۲۰۱۳).

به نظر می‌رسد که بر خلاف اعتراض گیلت و ریوس (ر.ک. گیلت و ریوس، ۲۰۰۵، ص ۴۸۳-۵۰۴)، نظریه شومیکر، دچار تعیین علی مضاعف نیست و معضل محرومیت علی را نیز حل کرده است؛ اما اشکال اصلی به نظریه او، همان موضوعی است که کیم و دیگران بیان داشتند؛ یعنی تلاش شومیکر، تنها جلوه‌ای از این‌همانی نوعی و چهره‌ای از فیزیکیالیسم تحویل‌گراست و اساساً در فیزیکیالیسم نوعی، معضل محرومیت علی وجود نداشت. این، تأییدی بر گفته تیم کرین است که تنها وضعیت فیزیکیالیستی‌ای را که دچار معضل محرومیت علی و تعیین علی مضاعف نباشد، نظریاتی از قبیل این‌همانی ذهن و بدن می‌داند (کرین، ۱۹۹۵، ص ۱۹).

تلاش یابلو در نظریه تعیین‌بخشی

طرح کلی دیگری که برای حل معضل محرومیت علی در چارچوب نظریه «محقق‌سازی» ارائه شد، فرضیه استفان یابلو است که ویژگی‌های ذهنی را تعیین‌پذیر و محقق‌کننده‌های فیزیکی آنها را متعین‌شده می‌نامد. مثلاً ویژگی «رنگین بودن» یک تعیین‌پذیر است که متعین‌شده‌های بسیاری دارد (مانند «سبز بودن»، «زرد بودن» و «قرمز بودن»). بنابراین ویژگی «درد داشتن» یک تعیین‌پذیر است که متعین‌شده‌های بسیاری دارد (انواعی از ویژگی‌های مغزی که مسئول ایجاد درد هستند). بنابراین راه‌حل معضل علیت ذهنی در این نظریه، بر این ایده تکیه می‌کند که یک شیء سبز در اثرگذاری علی خود از ناحیه ویژگی «سبز بودن»، دچار تعیین‌علی مضاعف نیست؛ یعنی اشیای سبز، اشیایی رنگین هستند، اما در آن اثرگذاری علی، به تعیین‌علی مضاعف (بین دو ویژگی سبز بودن و رنگین بودن) مبتلا نمی‌شوند. دقیقاً به همین شیوه، خطر تعیین‌علی مضاعف در اثرگذاری علی توسط ویژگی‌های فیزیکی (که ویژگی‌های ذهنی را محقق می‌کنند) وجود ندارد. بنابراین تعیین‌پذیرها (determinables) و متعین‌شده‌ها (determinates)، رقبای علی نیستند (یابلو، ۱۹۹۲، ص ۲۵۰-۲۶۰).

یابلو این همانی واقعیت‌های فیزیکی و ذهنی را انکار می‌کند، و علاوه بر آن، همجنسی و یکسانی علل فیزیکی و ذهنی را نیز نمی‌پذیرد. او این کار را با تمایز گذاشتن میان «کفایت علی» (causal sufficiency) و ارتباط علی (causal relevance) انجام می‌دهد؛ یعنی یک ویژگی ذهنی می‌تواند با معلول‌های خویش «ارتباط» داشته باشد، اما فقط ویژگی‌های فیزیکی دارای «کفایت علی» اند.

با این حال روشن است که کیم به منزله یکی از منتقدان زبردست دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها، بلافاصله از راه می‌رسد:

رنگ قرمز شنل گاوباز، گاو را تحریک می‌کند؛ یعنی موجب می‌شود که گاو، عصبانی شود؛ اما آیا «عصبانی‌کنندگی» شنل، علاوه بر ویژگی «رنگ قرمز»، یک علت برای عصبانیت گاو است؟ یا مثلاً یک ویژگی شیمیایی خاص در قرص، شما

را به خواب وامی دارد. قرص، خاصیت خواب آور بودن دارد؛ یعنی یک ویژگی درجه دوم که دارای برخی ویژگی‌های درجه اول است که موجب می‌شود مردم، به خواب آلودگی درآیند؛ اما آیا خود «خواب آور بودن» قرص [علاوه بر ترکیب شیمیایی اش]، علتی برای «خواب آلودگی» شماس است.

من اعتقاد دارم که رسیدگی به این ابهامات، روش مناسبی است برای ملاحظه اینکه چطور ارتباط «تحقق بخشی» می‌تواند به معضلاتی در عملیت ذهن بینجامد. ... ویژگی‌های ذهنی [طبق نظریه محقق‌سازی] ویژگی‌های مرتبه دوم هستند که یک کارکرد علی خاص را ایفا می‌کنند. ... بر این اساس، آیا خود «درد» - علاوه بر تحقق بخش‌های عصبی اش - علتی برای به خود پیچیدن و گریستن است؟ ... [با این ابهامات]، به نظر می‌رسد که «محقق‌سازی» در زحمت عمیقی افتاده است؛ یعنی ویژگی‌های ذهنی با فقدان قوه علی تهدید می‌شوند (کیم، ۱۹۹۸، ص ۵۲).

ضمن اینکه با فرض واقعیت داشتن ویژگی مرتبه دوم به منزله یک علت، معلوم نیست که چگونه معضل «تعیین علی مضاعف» در نظریات گوناگون «محقق‌سازی» بر طرف می‌شود. ند بلاک برای رفع این معضل، همزمانی دو رویداد غیروابسته را مثال می‌زند؛ اما چنین پاسخی، برای موردی که ما درباره اش صحبت می‌کنیم، راهگشا نیست؛ همان‌گونه که کیم می‌گوید:

چرا ند بلاک، تعیین علی چندگانه را در مثال‌های فوق، مسئله‌ای جدی نمی‌بیند؟ بلاک می‌گوید ما به طور معمول برای پذیرش تعیین چندگانه بی‌میل هستیم؛ زیرا این غلط است که «هم‌رویدادی و اقتران» را مسلم و همیشگی فرض کنیم.

ما می‌توانیم با بلاک موافق باشیم که نمونه موردهایی از تعیین چندگانه علی (مانند دو گاوی که یک شخص را از ناحیه قلب و به‌طور همزمان مورد اصابت قرار می‌دهند) وجود دارند که پذیرفتنی‌اند؛ اما اینکه شنل، دو ویژگی داشته باشد (قرمزی و عصبانی‌کنندگی)، مورد و نمونه‌ای از هم‌رویدادی نیست؛ زیرا احتمالاً عصبانی‌کنندگی آن، به قرمز بودنش ربط دارد. واضح نیست چرا بلاک فکر می‌کند

که این نکته، معضل را برطرف می‌کند؟

... بنابراین روشن باشد که در اینجا، معضلی واقعی وجود دارد؛ یعنی معضل محرومیت علی در شناسایی ویژگی مرتبه دوم به مثابه علیت مؤثر، علاوه بر تحقق بخش‌های آن (همان، ص ۲۵-۳۵).

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

بر اساس آنچه گفته شد، نظریات محقق‌سازی هرچند سعی در تأکید بر اصالت و عینیت ویژگی‌های ذهنی دارند و می‌کوشند تا در عین ارائه تبیینی فیزیکیالیستی از ویژگی‌های ذهنی، در دام تقلیل‌گرایی گرفتار نیایند، به دلیل مشکل ذاتی نظریه محقق‌سازی، لاجرم یا باید تعیین علی مضاعف (Overdetermination) را با توجیهاتی ویژه تجویز کنند و یا به شکلی از اشکال تقلیل‌گرایی (Reductionism) پناه بجویند.

بررسی تقریرهای گوناگون از محقق‌سازی - و از جمله دو تقریر شومیکر و یابلو - به خوبی نشان می‌دهد که این نظریه با دو مشکل پلکانی روبه‌روست: پله اول، زحمت بسیاری است که باید برای تصویر و ترسیم وجود خارجی و متمایز ویژگی ذهنی متحمل شود؛ و پس از طی این مرحله دشوار، پله دوم با معضل دوراهی گریزناپذیر خودنمایی می‌کند: یا «محرومیت علی» و یا «تعیین علی مضاعف».

بنا بر آنچه گفته شد، نظریه محقق‌سازی در فلسفه ذهن (که با جذابیتی فراوان مطرح شد و همچنان طرف‌دارانی بسیار دارد) همانند دیگر نظریات پیش از خود، در تبیین علیت ذهنی ناتوان است؛ مگر آنکه رسماً تقلیل‌گرایی و این‌همانی را بپذیرد که مشکلی بزرگ تر پیش‌رو خواهد داشت و اکثریت غالب فیلسوفان ذهن نیز رغبتی به آن ندارند.

منابع

- Block, Ned. 2003, "Do Causal Powers Drain Away", *Philosophy and Phenomenological Research*, v. 67, p. 110-127.
- Cooper, Wilson, 2009, "Review of Sydney Shoemaker's Physical Realization", *Psyche*, v. 15, www.theassc.org.
- Crane, Tim, 1995, "The Mental Causation Debate", *Proceedings of the Aristotelian Society*, v. 69, p. 211-236.
- Gillett and Rives, 2005, "The Non-Existence of Determinables: Or a World of Absolute Determinates as a Default Hypothesis", *Naus*, v. 39, p. 485-504.
- Kim, Jaegwon, 1998, *Mind in a Physical World*, Cambridge, The MIT Press.
- , 2005, *Physicalism or Something near Enough*, Princeton University Press.
- , 2010, "Thoughts on Sydney Shoemaker's Physical Realization", *Philosophical Studies*, v. 148, p. 101-112.
- , 2010, *Philosophy of Mind*, Boulder, Westviews Press.
- Ney, Alyssa, 2012, "The Causal Contribution of Mental Events", in C. Hill & S. Gozzan (eds.), *The Mental and the Physical, New Perspectives on Type Identity*, Cambridge University Press.
- Robb, David and John Heil, 2013, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Mental-Causation, URL = plato.stanford.edu/archives/spr2013/entries/mental-causation/.
- Shoemaker, Sydney, 2007, *Physical Realization*, Oxford University Press.
- Yablo, Stephen, 1992, "Mental Causation", *The Philosophical Review*, v. 101, p. 250-260.